

آسمان زیر خاک

خاطراتی از عملیات تفحص شهدا

به کوشش: حمید داودآبادی

www.ketab.ir

سرشناسه: داودآبادی، حمید، ۱۳۴۴
 عنوان و نام پدیدآور: آسمان زیر خاک: خاطراتی از عملیات تفحص شهدا/
 نویسنده حمید داودآبادی
 مشخصات نشر: تهران: نشر یازدهرا(س)، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۹۴-۱۵-۵
 یادداشت: کتاب حاضر برگزیده «کتاب تفحص» نوشته حمید داودآبادی است.
 موضوع: داودآبادی، حمید، ۱۳۴۴ - خاطرات
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان
 موضوع: زیارتگاه‌های اسلامی - عراق - کربلا
 رده‌بندی کنگره: الف ۱۳۹۳ ۵۲۳ / DSR۱۶۲۹
 رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۵۰۶۵۹

آسمان زیر خاک

جلد اول: تفحص بهنگر مطهر شهدا

به کوشش: حمید داودآبادی

طرح جلد: علی اصغر بهمن‌نیا

ناشر: پیا زهرا (سلام‌الله‌علیها)

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: یکم - زمستان ۱۳۹۳

لبن‌توگرافی: سینا

چاپ: سپهر نوین

قیمت: ۵۵۰۰۰ ریال



نشانی: تهران، میدان انقلاب اسلامی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ ناشران
 کوش، شماره ۱، انتشارات پیا زهرا (سلام‌الله‌علیها) تلفن: ۶۶۴۶۵۳۷۵ - ۶۶۹۶۲۱۱۶

فهرست

۷	 مقدمه
۱۶	 انگشت و انگشتر
۱۸	 آرام و زیبا
۲۰	 سنگر بتونی
۲۲	 کتاب فیزیک
۲۴	 متولد ۱۳۴۷
۲۶	 نوجوان تخریب‌چی
۲۸	 بیا من را دریاور
۳۲	 با انگشت اشاره می‌کرد
۳۴	 پرنده‌ای با صد شهید
۴۰	 کجا می‌توانست رفته باشد
۴۲	 ردّ شهید با سیم تلفن
۴۶	 شهیدی که رو به قبله خوابانده شده بود
۵۲	 جان مادرت حال‌مان را نگیر
۶۶	 سن و سال‌دار اما تازه نفس
۶۸	 فکة والفجر ۱
۷۰	 به نیت آخرین روز
۷۲	 سید رضا
۷۴	 شهیدی روی سیم خاردار
۷۶	 دو شهید کنار هم

- کسی چه می‌داند ۷۸
- برگشتم به بهار سال ۶۲ ۸۰
- می‌روم تا انتقام سیلی زهرا بگیرم ۸۲
- خنده و گریه قاطی شده بود ۸۴
- شهیدی با کفش‌های طبی ۸۸
- حسین جانم! ۹۰
- انگاره انگار ۹۲
- شهید علی نیرنیا ۹۴
- فریادرسی شهید ۹۶
- شهید مهدی منتظر قائم ۱۰۰
- فکه دیگر جای من نیست ۱۰۲

پیش گفتار:

کتاب پیش رو برشی است از کتاب «تفحص» نوشته «حمید داودآبادی». این کتاب اولین بار در سال ۱۳۷۹ در مؤسسه «جنات فکه» چاپ شد. در نوبت بعد، تنها بخش خاطرات این کتاب به سال ۱۳۸۹ در انتشارات «یازهرا» (سلام الله علیها) وارد بازار کتاب گردید. چندین سال بعد و به همت جناب داودآبادی کار تکمیل کتاب تفحص صورت پذیرفت و در سال ۱۳۹۳ در لیست کتب منتشره مؤسسه «شهید احمد کاظمی» قرار گرفت.

... و اما این کتاب، دربرگیرنده برشی از بخش خاطرات کتاب تفحص می باشد که تحت نظر نویسنده آن تقدیم محضر تان می شود. یادآور می شود که تصاویر این کتاب برگرفته از آثار عکاسان بزرگواری چون «حاج بهزاد پروین قدس»، «مرتضی شادکام» و شهید «علی محمودوند» می باشد. ان شاء الله که مورد توجه شما قرار گیرد.

و من الله توفیق

مقدمه:

چگونه شهدا پیدا می‌شوند

این که چگونه و با چه حسی می‌شود شهدا را پیدا کرد، چیزی نیست که بشود با معیارها و ملاک‌های مادی سنجید. اصلاً در آن حال و هوا معنا ندارد که بشینی و بخواهی فکر کنی چطور این شهید را پیدا کردی. خودشان آدم را می‌کشند طرف‌شان. گاه اتفاق می‌افتاد جایی را می‌دیدیم که به هیچ وجه احتمال نمی‌دادیم شهیدی وجود داشته باشد، ولی حسی درونی، ما را به آن سمت می‌کشاند. انگار کسی دست یکی از ما را می‌گرفت و می‌برد آن‌جا. او که می‌رفت، بقیه را هم مجبور می‌کرد که بروند کمکش.

من خودم این احساس را داشتم و دارم که شهدا خودشان انسان را صدا می‌زنند. آدم را می‌خوانند به طرف خودشان. منتها بدون این که چیز دیدنی‌ای وجود داشته باشد. یک حس درونی است، مثل دل‌شوره. یعنی احساس می‌کنی اگر از این‌جا بی‌تفاوت و ساده رد شوی، کار بدی انجام داده‌ای و فیضی را از دست داده‌ای. یک چیزی توی عالم خیال است. وقتی رد می‌شوی، ناخواسته رویت را به آن سمت برمی‌گرداند و نگاهت را به آن‌جا می‌کشاند. ناخودآگاه به آن طرف کشیده می‌شوی. دست خودت نیست. یک دفعه روی جای خاصی کلید می‌کنی. دوستان، متعجب می‌گویند که اصلاً این‌جا شواهدی نیست که امکان بودن شهید داشته باشد، ولی می‌خواهی آن‌جا را بکنی. بیل می‌زنی، خاک‌ها را برمی‌داری، تا شهیدی نیابی ول کن نیستی.

یک حدس و گمانی در ذهنت می‌اندازد. یک حرص و ولع عجیب که با وجود خستگی و کار زیاد، این دو، سه تا بیل بعدی را بزنی تا به پیکر شهید بر بخوری. اصلاً خودش می‌گوید بیا مرا بردار. با زبان ظاهر که نیست، با زبان

دل است و شرطش این است که اهل دل باشی. وقتی اهل دل بودی، فرقی نمی‌کند سرباز باشی یا بسیجی، پاسدار باشی یا شخصی؛ اصل دل است.

هر کدام از این شهدا ماجرا و خاطره خاص خودشان را دارند. یافتن هر کدام‌شان داستانی است. متأسفانه به هنگام کار، دنبال این نبودیم که شماره پلاک هر شهیدی را یادداشت کنیم و کسی هم فکر این چیزها نبود که بنشیند یکی یکی اتفاقات خاص را بنویسد و بعد شماره پلاک و مشخصات او را یادداشت کند و مثلاً بنویسد این شهید این گونه پیدا شد و... باید چنین کاری می‌شد. چون این خاطرات فقط برای ما که آن‌جا حاضر بوده‌ایم، می‌ماند و خانواده از آن خبردار نمی‌شود. اصلاً آدم بداند در این جریان‌ها زیبا و لطیف، که زیاد هم اتفاق می‌افتد، کدام شهید او را به سمت خود می‌کشاند، یکی از کارهای جالب آن است که بعد می‌شود رفت سراغ خانواده او و دید آن شهید چه خصوصیات معنوی و عرفانی‌ای داشته است.

البته نمی‌شود این خرده را به بچه‌های تفحص گرفت، چون همه فکر و ذکر آن‌ها این است که هر چه زودتر و بیشتر شهدا را پیدا کنند و به نزد خانواده‌ها باز گردانند.

بچه‌های تفحص برای پیدا کردن شهدا، آداب و رسوم خاص خود را دارند. مثلاً گاهی می‌شد که یکی، دو هفته هر چه می‌گشتیم هیچ شهیدی پیدا نمی‌کردیم. سوز و گداز بچه‌ها در زیارت عاشوراها‌یی که هر روز صبح بعد از نماز می‌خواندند، بالا می‌گرفت و شدیداً به ائمه متوسل می‌شدند. گاهی فرصت خواندن زیارت عاشورا در مقر نبود. سوار ماشین که می‌شدیم، همان پشت وانت، بچه‌ها زیارت عاشورا زمزمه می‌کردند. هر کس در دل خویش نیتی یا نذری می‌کرد.

گاهی اتفاق می‌افتاد که یکی از بچه‌ها شاکی می‌شد و ناخواسته فریاد می‌زد: «خدا... این چه وضعشه؟ خسته شدیم... ول مون کن...» مثلاً خیلی وقت‌ها یکی از بچه‌ها وقتی از کوره در می‌رفت، می‌گفت: «خدا دیگه می‌خوام

فحش بدم...» حالا به کی می خواست فحش بدهد، خدا می داند؛ و جالب تر از همه این بود که همه این التماس ها و ضجه ها، کارگر واقع می شد و خیلی زود شهدا دل شان به حال مان می سوخت و خودشان را نشان می دادند.

وقتی در پیدا کردن شهدا ناکام می مانیم و دست به شکایت برمی داریم، هر کدام از بچه ها برای خودش الفاظ خاصی دارد. مثلاً خود من خطاب به خدا می گویم: «مَسْدی!» یک عده هم خیلی با کلاس و با ادب هستند و می گویند: «خدایا!» «بارالها!» و امثال آن. مثلاً سیدمیرطاهری همیشه درباره ارتفاع ۱۱۲ می گفت: «این جا جای پر برکتی است.» هر وقت هم که جایی کار می کردیم و دو، سه روز شهید پیدا نمی کردیم، سید می گفت: «بساط مان را جمع کنیم و بریم به ۱۱۲ که برکت آن جاست.» می رفتیم، کار را از آن جا شروع می کردیم، ولی کم کم کشیده می شدیم به طرف ۱۴۳ و ۱۴۶. مثلاً ردّ یک کانال را می گرفتیم، می کشیدیم تا می رسیدیم به آن جا.

شناسایی شهید

اولین مرحله شناسایی شهید، از روی پلاک است. آن هایی را که پلاک شان پیدا نمی شد، لباس هایشان را واری می کردیم تا اگر شد، از روی آن تشخیص دهیم که این شهید کیست.

با توجه به این که غالباً عراقی ها وسایل همراه شهدا را عارت می کردند و حتی پلاک آن ها را که از لحاظ ارزشی قیمتی ندارد، می کشند و با خود می بردند، این گونه شهدا را باید از راه های دیگر شناسایی می کردیم.

بعضی از نیروهای بسیجی، روی زبانه پوتین هایشان، یا پشت یقه لباس و یا روی لبه جیب پیراهن شان، اسم و یا شماره پلاک خود را می نوشتند. با توجه به این که بیش از ده سال از شهادت و دفن آنان گذشته و لباس ها نیز غالباً پوسیده شده اند، در کمال احتیاط، خاک های روی لباس را می نکاندیم و سعی می کردیم اگر چیزی بر روی آن نوشته شده، بخوانیم و او را شناسایی کنیم.

شهادتی که هیچ گونه نشانه‌ای برای شناسایی نداشتند؛ حال‌گیری محض بود. سروته و اطراف پیکر را می‌گشتیم، خاک‌ها را الک می‌کردیم، بلکه چیزی یافت شود. اگر شناسایی نمی‌شد، واقعاً خستگی به تن مان می‌ماند. حالا اگر شهید وسیله‌ای مثل ساعت، ناخن‌گیر، شیشه‌عطر، جام‌ماز، خودکار، کتاب دعا و قرآن جیبی و... همراهش بود، همان را ضمیمه می‌کردیم و با پیکر شهید به معراج شهدای تهران می‌فرستادیم، بدان امید که شاید خانواده‌ای از روی همین وسایل مختصر، فرزندان را بشناسند. ولی در کمال تأسف و ناراحتی، مجبور بودیم شهدی را که هیچ چیز همراه نداشت، به عنوان «مجهول الهویه» به تهران بفرستیم تا آن‌ها هم بعد از مدتی، تعدادی از آن‌ها را با عنوان «شهید گمنام» در کمال غربت و مظلومیت در بهشت زهرا (صلوات‌الله‌علیها) دفن کنند. نیروهایی که در تفحص شهدا کار می‌کنند، غالباً هیچ گونه آشنایی و تجربه قبلی در ارتباط با شناسایی اجساد ندارند. فقط بچه‌هایی که زمان جنگ، در واحد تعاون بودند و امور انتقال شهدا را بر عهده داشتند، به لحاظ کارشان تجربیاتی داشته‌اند؛ آن هم در زمینه شناسایی شهدایی که تازه در منطقه به شهادت رسیده بودند و به قول بچه‌ها «شهدای گروشتی». آن هم شناسایی از روی پلاک و کارت شناسایی. همان تجربیات ارزشمند به تفحص منتقل شد، منتها به مرور کامل‌تر شد.

گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که به یک گور دسته‌جمعی برمی‌خوردیم که حدود ده شهید آن‌جا دفن شده بودند. از میان آن‌ها فقط یکی دو تایشان پلاک داشتند. در چنین مواقعی، برای این که بقیه هم شناسایی شوند، کروکی کاربرد ویژه‌ای دارد. شماره پلاک‌های کشف شده را می‌نویسیم و آن‌ها را شناسایی می‌کنیم. روی کارت و کیسه‌های پارچه‌ای سفید شهدایی که پلاک همراهشان نیست، می‌نویسیم: «کشف در کنار پلاک شماره... شهید... در منطقه...» حالا کسانی که همراه آن شهیدان شناسایی شده در عملیات بوده‌اند، می‌توانند خیلی کمک کنند. زمینه خوبی برای‌شان است.